

تحلیل انحاء تقدم و تأخر

در قوه و فعل

جمشید صدیقی*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان

چکیده

است. تقدم و تأخر از جمله اوصافی است که موجود از جهت موجود بودن بدان متصف میگردد. در واقع تقدم موجودی بر موجود دیگر به اصل تحقق و وجود آندو مربوط میشود. تا در خارج واقعیاتی نباشد، تقدم و تأخر در ذهن تصور نمیشود، لذا امور اعتباری صرف نیستند بلکه معانی انتزاعی هستند که منشأ انتزاع آنها در خارج موجود است.

حال باید دید آیا بین قوه و فعل تقدم و تأخری میتوان فرض کرد یا خیر؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، کدام متقدم و کدام تأخر است؟ صدرالمتألهین میگوید: نباید این پندار پیش آید که قوه مطلقاً بر فعل تقدم و پیشی دارد، میتوان رابطه تقدم و تأخر بین قوه و فعل لحاظ کرد؛ در واقع قوه و فعل به ویژگی تقدم و تأخر وصف میشوند؛ و اینکه کدام مقدم است و کدام مؤخر و چه نوع تقدم و تأخری بین آندو برقرار است، برخی پنداشته‌اند، قوه مطلقاً بر فعل تقدم و پیشی دارد. صدرالمتألهین در دفع این پندار میگوید: «قوه مطلقاً فعل تقدم ندارد و علت اینکه توهم شده است قوه مطلقاً بر فعل تقدم دارد اینست که بیشتر مردم

تقدم و تأخر که از آن به سبق و لحوق نیز تعبیر میشود، از معانی انتزاعی است که منشأ انتزاع آن امر عینی است و یکی از عوارض موجود بما هو موجود است که موجود از آن جهت که موجود است بدان متصف میشود. گاهی دوشیء از آن حیث که موجودند دارای نسبت مشترکی با یک مبدأ وجودی هستند؛ با این تفاوت که بهره یکی از آن دو بیشتر از دیگری است. این مقاله درباره تقدم و تأخر در قوه و فعل است. ابتدا نظر کسانی که قوه مطلق را بر فعل مقدم میدانند مطرح شده، سپس بیان صدرالمتألهین در این زمینه را آورده و در پایان نیز به انحاء تقدم فعلیت بر قوه میپردازیم.

کلیدواژگان

قوه
تقدم
سبق و لحوق
معانی انتزاعی
فعل
تأخر

مقدمه

تقدم و تأخر در قوه و فعل

تقدم به معنی جلو افتادن و تأخر به معنی پس ماندن است که از آنها بترتیب سبق و لحوق نیز تعبیر شده

* . naardaane@yahoo.com

۱. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، باشراف سیدمحمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ج ۳، ص ۶۷.

پنداشته‌اند ماده پیش از صورت است و جنس قبل از فصل و عالم پیش از نظام آن نظامی نداشته است، و ماهیت ممکن، پیش از وجود بوده است در حالی که چنین نیست»^۲.

قائلین به تقدم قوه بر فعل

کسانی که عقیده دارند قوه مطلقاً بر فعل تقدم دارد به چند دسته تقسیم میشوند و هر گروهی با آوردن مثالی در صدد اثبات ادعای خویش برآمده‌اند. صدرالمآلهین عقاید آنان را بنقل از کتاب شفا در اسفار آورده است.

گروه اول کسانی هستند که میگویند: «اشیاء و پدیده‌ها در ازل به طبع خودشان حرکت داشتند ولی حرکتی نامنظم، که پروردگار، طبیعت آنها را یاری کرده و از بی‌نظمی به نظم درآورده است»^۳. بنابر نظر این گروه بی‌نظمی مقدم بر نظم بوده است، بطوریکه اشیاء و پدیده‌ها بمقتضای طبیعتشان در آغاز حرکت داشته‌اند و بعد از این بینظمی با دخالت عامل خارجی حرکت آنها به نظم در آمده است.

گروه دوم، کسانی که میگویند: «هیولی وجودی پیش از صورت دارد، که پس از آن فاعل لباس صورت را بر آنها پوشانیده است. اعطای صورت به هیولی یا در آغاز بوده یا بواسطه نیاز و تقاضایی بوده که بر این امر داشته است. چنانکه برخی از عوام پیشینیان چنین پنداشته و گفته‌اند: شیئی مانند نفس به تدبیر و تصویر هیولی مشغول میگردد که بخاطر عدم توانایی، این تدبیر و تصویر را نیک انجام نمیدهد، و خداوند سبحان آن را جبران فرموده، تدبیر و تصویر هیولی را به نیکی انجام میدهد»^۴. بنابر نظر این گروه هیولی که قوه محض است وجودش قبل از وجود صورت می‌باشد و بعد از آنکه هیولی وجود داشته

فاعل آن به آن فعلیت و صورت میبخشد. دسته سوم کسانی که نظریه خلیط آناکساگوراس را پذیرفته‌اند؛ «گروهی از حکمای سلف بر این عقیده بودند که قوه بر فعل تقدم دارد. جای تردید نیست که این سخن درباره موجود مادی که هم جزئی و هم فناپذیر است، میتواند درست باشد، زیرا در اینگونه موجودات آنچه بالقوه است همیشه سابق است و آنچه بالفعل است پیوسته لاحق میباشد. البته باید توجه داشت این مطلب زمانی درست است که قوه موجود خاص و جزئی را با فعلیت همان شی در نظر بگیریم؛ این نوع تقدم فقط تقدم زمانی خواهد بود. مثلاً میتوان گفت هسته خرما بالقوه میتواند درخت کاملی گردد، پیدایش پدیده‌های مادی همواره دارای دو مرحله متمایز میباشد، مرحله نخست وجود بالقوه آن را تشکیل میدهد و مرحله دوم وجود بالفعل آن بشمار می‌آید. بدون تردید مرحله وجود بالقوه یک شی در زمان پیش از مرحله وجود بالفعل آن تحقق میپذیرد.

نظریه خلیط آناکساگوراس

نظریه آناکساگوراس درباره جهان و اجسام متفاوت با نظر حکمای قبل از خود است. او معتقد نیست که اشیاء از یک عنصر و ماده ساخته شده‌اند. بلکه معتقد است «هر چیزی تخم‌ی دارد و تخمه همه اشیاء در همه اشیاء موجود است جز اینکه در هر جنس تخمه مخصوص آن جنس بر تخمه‌های دیگر غلبه و بروز دارد؛ مثلاً چون یک قطعه استخوان بنظر آوریم ماده گوشت و پوست و رگ و پی و همه چیزهای دیگر در

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همان، ص ۶۸.

او هست، جز اینکه ماده استخوانی در او غالب است، و به این جهت است که از یک چیز، چیز دیگر تولید میشود؛ مثلاً نان که انسان میخورد و در بدن مبدل بخون و بلغم و چربی و گوشت و غیر آنها میگردد، سبب آنست که تخمه همه آن چیزها در او هست، بنابراین کون و فساد یا مرگ و ولادت فقط عبارتست از جدایی اجزاء از یکدیگر و در آغاز امر همه تخمه‌ها و مواد مختلف در هم آمیخته بود، و تمایز نداشته‌اند، عقل جهان آنها را از یکدیگر جدا کرده و بنظم و ترتیب در آورده و بگردش انداخته، بر طبق نظر وی همه اشیاء با هم بودند، نامتناهی هم در عدد و هم در کوچکی، زیرا کوچک هم نامتناهی بود و تا وقتی که همه اشیاء با هم بودند، هیچ یک از آنها بسبب کوچکی نمیتوانست متمایز باشد؛ همه اشیاء در کل هستند، و در هر چیزی بخشی از هر چیزی است».^۵

صدرالمتألهین بعد از ذکر نظر کسانی که معتقد به تقدم قوه بر فعلند به رد نظر آنان میپردازد و مانند بوعلی سینا تقدم فعل بر قوه را به همه انحاء تقدم اثبات مینماید. او میگوید «حال در امور جزئی از کائنات فاسد مانند حال در نطفه و انسان است که قوه مخصوص بر فعل، به زمان تقدم دارد و تقدم به زمان قابل اعتناء نیست».^۶ ملاصدرا می‌نویسد:

بالخلیط الذی یقول به انکساغورس، و ذلک لا نهم قالو انّ القوه قبل الفعل کما فی البزور و النطف و فی جمیع ما یصنع. فنقول: ان الحال فی الامور الجزئیه من الکائنات الفاسده کالحال فی المنی و الانسان من ان للقوه المخصوصه تقدم ماعلی الفعل بالزمان و التقدم بالزمان غیر معتدبه.

تقدم زمانی قوه بر فعل در صورتی است که قوه شی خاص را با فعلیت همان شیء لحاظ کنیم اما اگر

■

علت نهایی (غایی)

در مقام تصور، مقدم بر علت فاعلی، صوری و مادی است و در واقع علت غایی علت فاعلی است و محرك آن محسوب

میشود.

قوه یک شی را با مطلق فعلیت مقایسه کنیم در اینصورت فعلیت به همه انحاء تقدم، بر قوه شی مقدم خواهد بود.

تقدم فعل بر قوه

فعلیت به همه انحاء تقدم، بر قوه شی تقدم دارد؛ صدرا میگوید قوه مطلقاً از فعل به وجوه تقدم، تأخر دارد، زیرا قوه به ذات خود تقدم ندارد، بلکه نیازمند جوهری است که بدان تقوم پیدا کند؛ و این جوهر لازم است که بالفعل باشد، زیرا تا بالفعل نباشد، آماده برای چیزی نمی‌شود چون چیزی که مطلقاً موجود نباشد، امکان ندارد امری را قبول و پذیرا باشد.

موجوداتی در عالم هستی بالفعلند که این دسته از موجودات نه بالقوه بوده و نه بالقوه هستند، مانند اول تعالی و عقول فعال، و برخی موجودات بالقوه‌اند. قوه نیازمند به فعلی است که آن را به فعلیت برساند و این فعل چیزی نیست که پدید آید، زیرا در این صورت

۵. نک: کاپلستون، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱، ق ۲، ص ۹۷؛ فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، تهران: انتشارات صفی‌علی‌شاه، ج ۲، ۱۳۶۱.

۶. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، باشراف سید محمد خامنه‌ای، بتصحیح دکتر مقصود محمدی، ج ۳، ص ۶۸.

محتاج خواهد بود به فعل دیگری تا آن را به فعلیت برساند و ناگزیر منتهی میشود به موجود بالفعل و گرنه منجر به تسلسل خواهد شد.

اقسام تقدم فعل بر قوه الف) تقدم بالعلیه

شی بالقوه برای رسیدن به مقام فعلیت خویش پیوسته نیازمند به یک موجود بالفعلی است. حتی شی بالقوه از آن جهت که بالقوه است دارای فعلیتی است که فعلیت آن بالقوه بودن است. و در مقام تصور فعل به ذات خود تصور میشود؛ در حالی که تصور قوه نیازمند تصور فعل است. لذا قوه همیشه قائم و متکی به یک فعلیه است؛ قوه محتاج است به فعلیتی که او را به فعل درآورد. «آن فعل محتاج نبود زی مخرجی دیگر و لابد متناهی شود زی موجودی به فعل که او محدث نبود چنان که در تناهی علل پیدا کرده آید».^۷

همینطور تقدم واجب الوجود که فعلیت محض است بر جمیع معلولاتش. بنابراین موجوداتی که فعلیت آنها نسبی است و فعلیت محض نمیباشند میبایست به فعلیت محض که صرف فعلیت است منتهی گردند چنانکه صدر المتألهین میگوید: «موجوداتی در عالم هستی بالفعل هستند. این دسته از موجودات نه بالقوه بوده و نه بالقوه هستند، مانند اول تعالی و عقول فعال. استاد مطهری در اینباره میگوید: «صورت شریکه العله است برای ماده، یعنی هر صورتی بمنزله جز علت است برای ماده، بنابراین بوجهی نسبت صورت و ماده نسبت علت و معلول است. و صورت تقدم بالعلیه بر ماده دارد».^۸ لازم به توضیح است که تقدم علی عبارتست از تقدم علت تامه بر معلول، و معلول نسبت به علت تامه خود تأخر علی دارد. معلول تا وجوب و ضرورت پیدا نکند

ممکن نیست

مجرد قوه و استعداد چیزی،
موجود شود بدون آنکه متحصل به
چیزی شود که تقوّمش به آن باشد،
همینطور معلول بدون علت و
امکان، بدون وجوب
موجود نمیشود.

موجود نمیگردد، و این وجوب و ضرورت را از علت تامه خود دریافت میکند، و علت تامه تا خودش ضرورت نداشته باشد نمیتواند به معلول خود ضرورت بخشد؛ پس علت تامه و معلول در اصل وجوب وجود با هم مشترکند با این تفاوت که معلول وجوب وجود خود را از علت تامه کسب کرده است. مثالی که استاد مطهری بیان کرده اند بنظر میرسد که با تقدم بالطبع تناسب بیشتری داشته باشد تا تقدم بالعلیه زیرا صورت نسبت به ماده بنحوی فاعلیت دارد؛ اما این فاعلیت تام نیست. «بر ماده صور گوناگون در می آید و یک معلول واحد بیش از یک علت نمیتواند داشته باشد، بنابراین ماده دارای فاعلی است، که آن فاعل با صورتهای گوناگونی که برای آن به وجود می آید آن را فعلیت میبخشد، پس صورت، شریک علت است برای ماده نه علت تامه آن».^۹

۷. بهمنیار بن المرزبان، التحصیل، بتحصیح مرتضی مطهری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۸. نک: مطهری، مرتضی، حرکت و زمان، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶، ج ۱ و ۳.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین، نهاية الحکمة، نشر اسلامی قم، مرحله ۶، ص ۹۳.

ب) تقدم بالطبع

شیئی بالذات بوده و برای شیء دیگر بالعرض ثابت باشد. یا اینکه میگوییم ماهیت بتبع وجود حقیقت دارد نه مستقل از وجود، پس وجود بر ماهیت تقدم بالحقیقه دارد. یا فصل و جنس هر دو حقیقت دارند ولی جنس متقوم به فصل است و فصل در حقیقت بودن احق است به تحقق، و تقدم بالحقیقه نسبت به جنس دارد و همینطور قوه و فعلیت، که فعلیت احق به تحقق است نسبت به قوه، حقیقت وجود قوه بتبع وجود و تحقق فعلیت میباشد. پس فعلیت نسبت به قوه تقدم بالحقیقه دارد؛ «مانند تقدم مفارقات محض بر ماده محض که وجود برای مفارقات بالحقیقه است و برای ماده محض بالمجاز، زیرا مادیات محض، قوه وجوداند نه وجود بالفعل».^{۱۰}

ه) تقدم بالزمان

قوه بر فعلیت تقدم زمانی دارد، با این قید که تقدم زمانی قوه بر فعل اضافی و نسبی است. بطور مطلق نمیتوان گفت هر قوه‌یی بر هر فعلی تقدم زمانی دارد، بلکه فقط فردی از قوه را در مقایسه و نسبت به فرد خاصی از فعل میتوان گفت سبق بالزمان دارد، مثل تقدم نطفه بر علقه. پس قوه‌یی که در مقابل فعل است سبق زمانی بر فعل دارد. «فعلیت هم بر قوه تقدم زمانی دارد، قوه بر فعلیت خودش مقدم است ولی بر فعلیت دیگر مؤخر».^{۱۱} ریشه تقدم و تأخر زمانی را باید در قوه و فعل جست، به این معنا که «زمان قبل نسبتی با زمان بعد دارد که زمان بعد، آن

تقدم بالطبع عبارتست از تقدم علت ناقصه بر معلول؛ لذا فعل بر قوه نیز تقدم بالطبع دارد، مانند تقدم عدد یک بر عدد دو؛ میگوییم واحد بالفعل واحد است ولی بالقوه اثنین می‌باشد. علت ناقصه چیزی است که وجودش برای وجود معلول لازم است اما کافی نیست. وقتی گفته میشود علت ناقصه بر معلول خود تقدم بالطبع دارد البته این تقدم، تقدم زمانی یا مکانی و مانند آن نیست بلکه اولویت بالطبع است؛ نسبت علت ناقصه به وجود بیش از نسبت معلول به آن است؛ از اینرو علت ناقصه بر معلول تقدم دارد.

ج) تقدم بالشرف

تقدم بالشرف عبارتست از پیشی در صفات کمالی، مانند تقدم دانا بر نادان و شجاع بر ترسو. صدرالمتهلین میگوید بین قوه و فعل تقدم بالشرف نیز برقرار است، زیرا فعلیت من حیث هی اشرف و برتر از قوه می‌باشد، فعلیت خیر است و در قوه هیچ خیریتی نیست و اگر خیریتی داشته باشد به تبع فعلیت خواهد بود؛ بطور ثانیاً و بالعرض نه اولاً و بالذات. بنابراین فعلیت بر قوه و استعداد تقدم بالشرف دارد.

«فعل کمال است، قوه نقص و کمبود، کمال و وجدان بر نقصان و فقدان برتری دارد، هر شیئی از آن جهت که موجود است و از فعلیت برخوردار است شر نیست، بلکه از آن جهت که عدم کمال است و یا در غیر خودش سبب عدم می‌گردد شر بحساب می‌آید.»^{۱۲}

د) تقدم بالحقیقه

صدرالمتهلین میگوید فعل بر قوه تقدم بالحقیقه نیز دارد، تقدم بالحقیقه عبارتست از اینکه حکمی برای

۱۰. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۳، ص ۶۸ و ۶۹.

۱۱. آشتیانی، میرزا مهدی، تعلیقه بر شرح منظومه، باهتمام عبدالجواد فلاطوری و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۴۵۷.

۱۲. مطهری، مرتضی، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۶.

نسبت را با زمان قبل ندارد، قبل، بالقوه بعد است و بعد، بالفعل قبل، این نسبت و رابطه اعتباری نیست، یعنی نمیتوانیم بالفعل را باعتبار بالقوه فرض کنیم، مثلاً بگوییم نطقه بالقوه انسان است و انسان بالفعل نطقه است، و بگوییم این امر اعتباری است.^{۱۳} بلکه قبلیت و بعدیت امر واقعی است نه اعتباری.

و) تقدم سرمدی و دهری

«تقدمی که لاحق منفک از سابق باشد و لاحق در طول سابق قرار گرفته باشد بنام سبق دهری و سرمدی نامیده میشود». ^{۱۴} تقدم دهری یا سرمدی آنستکه، متقدم و متأخر از هم منفک بوده و در طول هم باشند نه در عرض، مانند تقدم علت تامه بر معلولش نه از آن جهت که به معلولش ضرورت میبخشد بلکه از آن جهت که وجود علت، منفک از وجود معلول است و عدم معلول در مرتبه وجود علت. لذا میتوان گفت «فعل بر قوه تقدم سرمدی و دهری دارد، مانند تقدم مفارقات محضه که فعلیت محض میباشند بر موجودات عالم طبیعت؛ میدانیم که مفارقات و مجردات محض، علل موجودات عالم طبیعت میباشند و نسبت به عالم طبیعت تقدم دهری دارند، همینطور واجب تعالی نسبت به مجردات محض، تقدم سرمدی دارد.

صدرالمتألهین در بحث تقدم فعل بر قوه در پایان بحث به تقدم، بالعلیه، بالطبع، بالشراف، و بالزمان و بالحقیقه، اشاره کرده است. با توجه به مبحث تقدم فعل بر قوه میتوان گفت ارسطو نخستین کسی بود که در کتاب متافیزیک تقدم فعلیت بر قوه را مطرح مینماید؛ «واضح است که فعلیت مقدم بر قوه (توانمندی) است هم بحسب مفهوم و هم بحسب جوهر؛ اینکه بحسب مفهوم مقدم است بدیهی است

زیرا توانمندی به نخستین معنا آنست که توانای فعلیت بخشیدن است، مثلاً درباره فرد بینا میگوییم که توانای دیدن است و دیدنی آن چیزی است که توان دیده شدن دارد. لذا شناخت مفهوم فعلیت ضرورتاً مقدم بر شناخت مفهوم توانمندی و قوه است. اما فعلیت بحسب زمان به این نحو مقدم است، آن فعلی که نوعاً با بالقوه یکی است، مقدم بر آنست، زیرا همیشه موجود بالفعل از موجود بالقوه بوسیله موجودی بالفعل پدید میآید؛ مانند انسان از انسان و موسیقیدان از موسیقیدان. همیشه نخستین محرکی وجود دارد محرک قبلاً بالفعل است». ^{۱۵} ارسطو در ادامه دلیل تقدم فعلیت بر قوه را چنین بیان میکند: فعلیت بمعنای دقیقتر و حقیقتیتر مقدم است زیرا چیزهای جاویدان بحسب جوهر، مقدم بر چیزهای تباهی پذیرند، هیچ چیز بالقوه‌یی جاویدان نیست. موجودی که فعلیت محض است فناپذیر است و نسبت به موجوداتی که آمیخته با قوه‌اند مقدم است.

نیاز قوه به فعل در مقام اندیشه و تصور

صدرالمتألهین میگوید «فعل به ذات خود تصور میشود در حالی که تصور قوه نیازمند به تصور فعل است» ^{۱۶} هرگاه بخواهیم یک موجود بالفعل را تصور نماییم به آسانی میتوانیم ماهیت آن را تصور کرده معرفی نماییم؛ ولی اگر یک موجود بالقوه را بخواهیم تصور کنیم، بدون در نظر گرفتن فعلیت آن امکانپذیر نخواهد بود. بنابراین «بالقوه بودن برای یک شی در مقام اندیشه و تصور بدون در نظر گرفتن فعلیت آن

۱۳. همان، ج ۳، ص ۱۶۸.

۱۴. آشتیانی، میرزا مهدی، تعلیقه بر شرح منظومه، ص ۴۵۷.

۱۵. نک: ارسطو، متافیزیک، ص ۲۹۷.

۱۶. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۳، ص ۶۸ و ۶۹.

نتیجه

تقدم و تأخر یکی از عوارض موجود بماهو موجود است، گاهی دو شی از آن نظر که موجودند دارای نسبت مشترکی با یک مبدا وجودی هستند، با این تفاوت که بهره یکی از آن دو بیشتر از دیگری است، و بین قوه و فعل رابطه تقدم و تأخر برقرار است، تقدم قوه بر فعل در مورد موجودات ماهوی، جزئی درست خواهد بود، که همواره پیدایش آنها دارای دو مرحله متمایز میباشد، مرحله نخست وجود بالقوه آن را تشکیل میدهد، و مرحله دوم وجود بالفعل آن بشماره می آید. بدون تردید مرحله وجود بالقوه یک شی در زمان پیش از مرحله وجود بالفعل آن تحقق میپذیرد. صدرالمتألهین تقدم فعل بر قوه را به همه انحاء تقدم (بالعلیه، بالطبع، بالشرف، بالزمان، بالحقیقه و تقدم سرمدی و دهری) اثبات مینماید. شی بالقوه برای رسیدن به مقام فعلیت خویش پیوسته نیازمند به یک موجود بالفعلی است؛ حتی شی بالقوه از آن جهت که بالقوه است، دارای فعلیتی است که فعلیت آن بالقوه بودن است. حتی قوه در مقام اندیشه و تصور نیز نیازمند به فعل است. فعل به ذات خود تصور میشود در حالی که تصور قوه نیازمند به تصور فعل است، همانطور که درباره ایجاب و سلب گفته شده است که ایجاب در مقابل سلب مفهومی است، مستقل و در تصور بی نیاز از تصور مفهوم سلب است ولی سلب از آن جهت سلب است که در مقابل ایجاب قرار گیرد؛ و تصور آن نیز از آن جهت است.

۱۷. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی فلسفی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۲، ۱۳۶۶.
۱۸. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، باشراف سید محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۴۴.
۱۹. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، باشراف سید محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲، ص ۱۱۸.

بهیچ وجه امکانپذیر نیست؛ بطور مثال شکل بالفعل چهارگوش را در هندسه باسانی میتوان تصور کرد و آن را تعریف نمود، در حالی که اگر کسی بخواهد شکل بالقوه چهارگوش را در هندسه بصورت استعداد و آمادگی برای چهارگوش شدن تعریف کند ناچار باید، شکل بالفعل چهارگوش را نیز در نظر داشته باشد».^{۱۷} همانگونه که گفته میشود علت نهایی (غایی) در مقام تصور مقدم بر علت فاعلی، صوری و مادی است و در واقع علت غایی علت فاعلی است و محرک آن محسوب میگردد. لذا مقام فعلیت در مرحله تصور مقدم بر قوه است و بدون تصور فعلیت امری، بالقوه بودن آن به ذهن خطور نخواهد کرد؛ به این صورت که فعلیت شی تصور شده و با سلب آثار مترتب بر آن از آن به بالقوه بودن تعبیر میگردد.

صدرالمتألهین میگوید: ممکن نیست مجرد قوه و استعداد چیزی، موجود شود بدون آنکه متحصّل به چیزی شود که تقوّمش به آن باشد، همینطور معلول بدون علت و امکان، بدون وجوب موجود نمی‌گردد؛ «قیاس وجود هر معلولی به وجود علت خودش، مثل ماده است نسبت به صورت، به این معنی که معلول در پیش نفس خودش قوه و فاقه و ابهام است و قیاس به مفیض وجودش، فعلیت و وجوب و تحصل است، حال هیولی فی نفسها قوه و ابهام است، و بحسب علت قریب‌اش تنوع و تحصل است. لذا به این سبب حکم کرده‌اند همیشه «مابالفعل» مقدم بر «مابالقوه» است».^{۱۸}

«همانطور که درباره ایجاب و سلب گفته شده است که ایجاب در مقابل سلب مفهومی است مستقل و در تصور، بی نیاز از تصور مفهوم سلب است ولی سلب از آن جهت سلب است که در مقابل ایجاب قرار گیرد و تصور آن نیز از آن جهت است».^{۱۹}